

رقص وحدت

شرح

ساقی نامہ

میرزا مظفر اللہ مستوفی

(محزون اسد آبادی)

(متوفی ۱۳۴۰ھ ق.)

شرح، تعلیقہ و تحشیہ

دکتر محمد ابراہیم مالمیر

سرشناسه	مالمیر، محمدابراهیم، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	رقص وحدت: شرح ساقی‌نامه میرزا لطف‌الله مستوفی (معزون اسدابادی) (متوفی ۱۳۴۰ ه.ق.) / شرح، تحشیه و تعلیقه محمدابراهیم مالمیر.
مشخصات نشر	قم: پیام حجت؛ کرمانشاه: شیفتگان کمال، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۲۲۳ ص.
شابک	۹۰۰۰۰ ریال: ۹۶۳-۹۷۸-۸۸۴۱-۹۳-۰۰
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه. یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر	شرح ساقی‌نامه میرزا لطف‌الله مستوفی (معزون اسدابادی) (متوفی ۱۳۴۰ ه.ق.).
موضوع	اسدابادی، لطف‌الله بن حسین، ۱۲۷۲ - ۱۳۴۰ ق. - نقد و تفسیر
موضوع	اسدابادی، لطف‌الله بن حسین، ۱۲۷۲-۱۳۴۰ ق. ساقی‌نامه -- نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
شناسه افزوده	اسدابادی، لطف‌الله بن حسین، ۱۲۷۲-۱۳۴۰ ق. ساقی‌نامه. شرح
رده بندی کنگره	۷۵۹۸PIR / ۷۵۹۸PIR
رده بندی دیویی	۱/۶۲۰۹۴۸
شماره کتابشناسی ملی	۳۰۸۷۲۱۳

انتشارات پیام حجت



رقص وحدت

شرح ساقینامه، میرزا لطف‌الله مستوفی (معزون اسدابادی)

* شرح، تحشیه و تعلیقه: دکتر محمدالمیر، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه.

* ویراستار ادبی: محمد تقی ایمانی، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسداباد.

* ناشر: انتشارات پیام حجت: ۰۲۵۱۷۷۴۳۸۵۱ - ۰۹۱۲۱۵۳۲۶۱۹

* ناشر همکار: مؤسسه فرهنگی، پژوهشی و انتشاراتی شیفتگان کمال؛ ۰۸۳۱۷۲۴۴۲۹۰

www.Shiteganekamal.biogfa.com

* حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه شیفتگان کمال؛ کلثوم ملکی.

* نمونه خوانی و تنظیم فهارس: سیه فلاحی نژاد.

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

* چاپ کلبا؛ قم؛ اول؛ اسفند ۱۳۹۱ ه.ش: ربیع الثانی ۱۴۳۴ ه.ق؛ خورید ۲۰۱۳ م.

قیمت شومیز: ۷۰۰۰ تومان ریال کالینکورد: ۹۰۰۰ تومان. بکبک: ۹۹-۸۸۴۱-۹۶۴-۹۷۸-

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۷
نام و نسب و تاریخ تولد محزون اسدآبادی:	۱۰
تحصیلات محزون اسدآبادی	۱۰
آثار محزون اسدآبادی	۱۴
معاصران و معاشران و دوستان	۱۸
دین و مذهب محزون	۲۷
اخلاق و منش محزون	۳۰
فرزندان محزون	۳۲
وفات محزون	۳۳
ساقی نامه	۱
رقص وحدت (شرح ساقی نامه)	۷
فهرست ها	۱۴۷
فهرست راهنمای اصطلاحات	۱۴۹
فهرست اعلام اشخاص	۱۵۱
فهرست اماکن	۱۵۲
فهرست الفبایی ابیات	۱۵۳
فهرست منابع و مآخذ	۱۵۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آن مستی از وجد و شوق و شغف شوم کف‌زنان من، به آواز دف
به رقص آیم و «رقص وحدت» کنم تماشاگران را به حیرت کنم
سر و دست و دستار یکسر تمام به رقص آورم جمله در هر مقام
برقصم چنان من به طرز اصول که باشد خراباتیان را قبول^(۱)

مقدمه:

رقص وحدت، خلجان روح و مهجان حاصل از فتوحی است که هنگام فرح و انبساط خاطر عارف در مراتب شهود دست می‌دهد. «وقتی نور آشکار شهود در صمیم سر عارف تحقق می‌یابد، در هنگام گوش دادن به غیب غیب، روح وی به جمال حق - سبحانه - در لباس رضا و انبساط بر می‌خیزد پس به خدا فرح می‌یابد و از نهاد و جنبه انسانی می‌خواهد که پرواز کند، اما در زندان طبیعت متحیر می‌ماند. هر زمان که برای وی نور حق کشف شود، روحش به ارتفاعات ملکوت میل می‌کند و صورت وی با متعلقاتش را در این عالم به خود می‌کشاند و صفت آن از فرح به خدا، رقص و حرکات و چرخش و امثال این حرکات است. و این از سرعت وقوع روشنائی صفات برای اوست به وصف بشارت گرفتن و همه این آثار از آن است که مراد خود را از رؤیت صفات و استماع خطاب خاص در می‌یابد، و این میراث آدم علی‌ه السلام است که در حدیث روایت شده است که: آدم علی‌ه السلام در بهشت گردش کرد و

به حضرت حق برگردید و شرمنده شد. خدای - تعالی - پرسید این شرمندگی چیست؟ گفت: از شادمانی به جمال خودم، زیرا که تو آفریده‌ای را در بهشت زیباتر از من نیافریدی. پس خدای - سبحانه و تعالی - گفت: این شرمندگی را میراثی برای خواص فرزندان تو از اهل معرفت و یافت، قرار دادم. عارف گفت: رقص، هیجان روح در زیارتگاه ازل است، آن زمان که وجود حق را در لباس حسن می‌نگرد^(۱).

کتاب حاضر با نام رقص وحدت، شرح ساقی نامه عارف سالک و شاهد ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ﴾^(۲)، میرزا لطف الله محزون اسدآبادی است که به سنت عرفای سلف به زیباترین وجه آن را ساخته و پرداخته است و انصاف را که یکی از ساقی نامه‌های نغز و پرمغز ادب عرفانی فارسی است که از طبع دریاشمول شاگرد مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی، محزون اسدآبادی، تراوش کرده است و نمونه‌ای است از ساقی نامه‌های عرفان ولایی - حیانی مقتدایی که با اقتدا به سیره ائمه هدی (علیهم‌السلام) و تأسی به امراء کلام^(۳) و حصرات آیات بینات^(۴) و کلمات تامات

۱- ر.ک: مشرب الارواح، روزبهان بقلی شیرازی، ص ۸۶
 ۲- ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ أَلَمٌ وَأَلِيمٌ وَإِلَيْهِ تُجْعُونَ﴾ و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن

اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شود. ﴿س ۲۸، القصص، یه ۸۸

۳- علی (علیه‌السلام): «أَنَا لَأَمْرَاءَ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبُتُ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلُتُ غُصُونُهُ ...» ر.ک: نهج البلاغة، خطب الإمام علی (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۲۲۶؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۳۱، ص ۲۴۵؛ ج ۳۴، ص ۲۲۴؛ ج ۶۸، ص ۲۹۲؛ مستدرک سفینه البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ج ۳، ص ۱۲۶؛ ج ۹، ص ۲۴۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، صص ۱۲-۱۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۳۷، ص ۱۳۸؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۹، ص ۷۸؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، الدیلمی، ص ۳۲۱.

۴- امام صادق (علیه‌السلام): «نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ ... وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ الْآيَاتُ وَنَحْنُ

جوامع الكلم^(۱) حضرت خیر الانام، شاہدی است بر عرفان ولایت محور

﴿التَّيِّنَاتُ...﴾ ر.ک: مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۳؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ۳۹، ص ۸۸؛ تفسیر کنز الدقائق، الميرزا محمد المشهدي، ج ۱، ص ۲۲، ص ۶۱۲؛ تأویل الآيات، شرف الدين الحسيني، ج ۱، ص ۱۹؛ مجمع النورين، الشيخ أبو الحسن المرندي، ص ۲۱۰؛ موسوعة المصطفى والعترۃ الطاهرة، الحاج حسين الشاکري، ج ۹، ص ۴۵۵.

۱- «تَوْحِيتُ جَوَامِعِ الْكَلِمِ» ر.ک: المبسوط، السرخسي، ج ۱۶، ص ۶۱؛ ج ۱۷، ص ۲۸؛ المغني، عبد الله بن قدامة، ج ۱، ص ۴؛ عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور الأحسائي، ج ۴، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ۷۰، ص ۲۷۴؛ ج ۸۰، ص ۲۷۷؛ کتاب الأربعين، الشيخ الماحوزي، ص ۱۶۵، ص ۱۹۶؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۵۰، ص ۴۴۲؛ مجمع الروائد، الهيثمي، ج ۱، ص ۱۷۳، ص ۱۸۲؛ فتح الباري، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۴۳۸؛ المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، ج ۷، ص ۴۳۱؛ الفايق في غريب الحديث، جبار الله الزمخشري، ج ۱، ص ۹؛ الرافعي، الإيجي، ج ۳، ص ۴۰۹؛ كنز العمال، المتقي الهندي، ج ۱، ص ۳۷۱؛ ج ۱۱، ص ۴۴۰؛ كشف الخفاء، العجلوني، ج ۱، ص ۱۵، ص ۱۶، ص ۲۶۳، ص ۲۸۷؛ إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي، الحافظ ابن الصديق المغربي، ص ۴؛ إرواء الغليل، محمد ناصر الألباني، ج ۶، ص ۳۶؛ تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي، ج ۱، ص ۵۸۹؛ تفسير البغوي، البغوي، ج ۱، ص ۲۳۷؛ حكاية القرآن، ابن العربي، ج ۴، ص ۴۵؛ تفسير الرازي، الرازي، ج ۶، ص ۲۱۲؛ تفسير ابن عربي، ابن عربي، ج ۱، ص ۲۷، ص ۲۶۸؛ تفسير القرطبي، القرطبي، ج ۱۲، ص ۲۹۵؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج ۱، ص ۴۸۴؛ البرهان الزركشي، ج ۳، ص ۲۲۱؛ تفسير الثعالبي، الثعالبي، ج ۳، ص ۱۰۶؛ الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، ج ۴، ص ۳؛ تفسير الألوسي، الألوسي، ج ۱، ص ۶۴؛ أضواء البيان، الشنقيطي، ج ۸، ص ۵۷۳؛ أصول السرخسي، أبو بكر السرخسي، ج ۱، ص ۲۴۱، ص ۳۴۱، ص ۳۵۷؛ المحصول، الرازي، ج ۱، ص ۳۵۷؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج ۲، ص ۴۰۸؛ البداية والنهاية، ابن كثير، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ج ۶، ص ۴۶، ص ۳۱۹؛ إمتاع الأسماع، المقرئ، ج ۳، ص ۳۱۷؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، القاضي عياض، ج ۱، ص ۱۷۰؛ قصص الأنبياء، ابن كثير، ج ۱، ص ۳۰۸؛ سبل الهدى والرشاد، الصالح الشامي، ج ۲، ص ۹۸؛ ج ۱۰، ص ۲۷۰؛ التجلي الأعظم، سيد فاخر موسوي، ص ۱۵۵؛ الفتوحات المكية، ابن العربي، ج ۱، ص ۳، ص ۸۵، ص ۱۱۰-۱۰۹، ص ۱۳۷، ص ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۵۸، ص ۸۷؛ الحكمة المتعالية في الأسفار

امامت منظر شریعت معبر و بر این اساس این حقیر بر آن شد تا متن آن را با شرح و تعلیقه و تحشیه وافیه و کافی به تشنگان زلال عرفان شریعت محور تقدیم دارد که ژیش از خوض در آن چند نکته به اختصار در احوالات محزون اسدآبادی بایسته تذکار است:

نام و نسب و تاریخ تولد محزون اسدآبادی:

بر اساس آنچه که صفات الله جمالی - فرزند شاعر - و مرحوم آقابزرگ طهرانی ذکر کرده اند، میرزا لطف الله مستوفی، فرزند میرزا حسین المستوفی ابن میرزا حبیب الله المستوفی ابن مهدی ابن میرزا حسین المستوفی است^(۱).
مادر میرزا لطف الله نیز، طیبه بیگم حسینی، دختر سکینه بیگم و سید صفدر بن علی بن محمد بن محمد حسین و خواهر سید جمال الدین اسدآبادی است.
میرزا لطف الله مستوفی، در روز جمعه ۱۲ ربیع الأول سال ۱۲۷۳ هجری قمری، مطابق با پنجشنبه، سیام آبان ماه ۱۲۳۵ هجری شمسی، و ۸ نوامبر ۱۸۵۶ میلادی، در اسدآباد همدان دیده به جهان گشود.

تحصیلات:

محزون اسدآبادی، علوم مقدماتی، اعم از علوم ادبی عربی و فارسی و علوم قرآنی را نزد مرحوم سید صفدر حسینی - پدر سید جمال الدین اسدآبادی - که از علمای

العقلية الأربعة، صدر الدین محمد الشیرازی، ج ۳، ص ۲۰؛ شرح فصوص الحکم، محمد داوود قیصری رومی، ص ۲۴۷، ص ۵۱۸.

۱- دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۳؛ الذریعة إلى تصانیف شیعة، آقابزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

معتبر و مورد اعتماد اسدآباد بود، فراگرفت و پس از چندی توقف، مبانی علوم حکمت و فلسفه و عرفان و الهیات عام و خاص را در محضر سید جمال‌الدین اسدآبادی - دایی خود - آموخت و در نتیجه، می‌توان گفت که مبانی معرفتی محزون اسدآبادی در مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی تکوین و پرورش یافته است و باید او را شاگرد و پرورش یافته مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی دانست.

هر چند مدت زمان بهره‌گیری محزون، از خوان فضل و دانش سید جمال‌الدین، به حسب ظاهری، کوتاه بوده است و از طرف دیگر دوران حیات میرزا لطف الله، مقارن با ایام هرج و مرج و آشوب و جنگ و گریزهای داخلی ایران، سپری شده است؛ اما محزون، همواره در کسب فضائل و معارف بایسته از پاننشت و به ارتقاء فضائل و درجات علمی و معرفتی خود می‌پرداخت.

بی‌گمان اگر اوضاع زه‌نه مساعدتر بود، میرزا لطف‌الله، در جمع شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی از پایبندی و یاری بیشتری از کسانی چون محمد عبده و میرزا رضای کرمانی، دست می‌یافت. چرا که علاوه بر رابطه مریدی و مرادی، رابطه خویشی نیز مزید توجه طرفین به یکدیگر بوده است.

علاوه بر این، محزون در کودکی نیز شاگرد سید محمد حسین حسینی - پدر سید جمال‌الدین اسدآبادی - بوده است؛ بر پایه همین تربیت یافتگی از دامان این خانواده است که محزون می‌گوید:

می‌شناسند عارفان، این ذره بی‌قدر را	که کدامین آفتابم پروریده در کنار
تربیت، من از کدامین مهر رخشان گشته‌ام	وز کدامین باغبان، نخلم چنین آورده بار
من همانستم، که بشنودم به نزد خاص و عام	از لب معجز نشان یار، تحسین چند بار
رخصت پرواز دادم، آن شه سیمرخ قاف	تا چو عنقا، آشیان سازم به اوج کوهسار ^(۱)

بعد از هجرت سید جمال الدین، محزون همواره در هجران وی در سوز و گداز بود و در هجر رخ وی اشک ز خونابه جگر می ریخت و با ناله و افغان امید دیدار یار سفر کرده در دل می پروراند.

همه صفای صفا، از صفای مشکاة است یکی است نور، و من از آن نکو خبر دارم
ولیک از غم هجر رخ جمال الدین به دیده اشک، ز خونابه جگر دارم^(۱)



روز ایام وصالش، جان به قربانش نکردم نزد جانان شرمسار و نادمم، در انفعالم
لشکر غم صف کشیده از یمین و از یسارم بر جنونم می کشاند هر طرف، خیل خیالم
جر مسیحای دلم یاران بد بالینم میارید شاید افتد بار دیگر، یک نظر بر آن جمال
مهر گرم هر کسی، افسرده گشت از جانم من ز هجران می شود هر دم فزونت، اشتعالم
از خدا خواهم، شبی جانا تو را در خواب بینم ای بهشتی رو، فرشته خو، بت نیکو خصالم
یک سر مو نیست جز تو، در سراپای وجودم خواه بر جانم ببخشی، خواه سازی پایالم
می نماید موت خود محزون ز درگاهت تمنا ای جمال الدین، سوی خود نمایی ارتحالم^(۲)



ای جمال الدین و نور نیرین ای ضیاء مشرقین و مغربین
گشتم از هجر تو، پیر و دیده تر لیس کأس الشرب، الآ فی المطر
ای جمال الدین با فر و بها اسقنی خمراً و قل لی إنها
قسمت «محزون» از این می کن کرم یابن خیر المرسلین یا ذا النعم!
یا جمال الدین! یابن مصطفی وی سلیل پاک شاه لا فتی!
حق یزدانی که احمد آفرید ز آفرینش جمله، او را برگزید
حق قدر و جاه شاه اولیا حق سلطان شهید کربلا

حق یزدانی که بخشیدت جمال در تو ظاهر کرد آثار کمال
بار دیگر برگشا از رخ نقاب تا بینم آن رخ چون آفتاب
طافتم جانا دگر گردیده طاق کیف احرقنی بنار اشتیاق؟^(۱)

عاقبت، در دو سفری که سید جمال‌الدین اسدآبادی به ایران داشت (۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ ه. ق.)، آرزوی محزون، جامه عمل پوشید و ایامی که سید در منزل حاج سید حسین امین‌الضرب اقامت گزیده بود، محزون به عنوان معتمد و منشی و نویسنده مقالات وی، پروانه‌وار گرد شمع جمال مراد خود می‌گشت و از این طریق با بسیاری از رجال علمی و دولتی مراوده و مکاتبه داشت و از سوی آنان مورد احترام قرار گرفت.

همین روابط نزدیک و صمیمی و آگاهی دقیق از زوایای زندگی سید جمال‌الدین، باعث شد تا میرزا لطف‌الله کتاب ارزش «شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی»^(۲) را تألیف نماید که ضمن آنکه مرجع قابل اعتنا و اعتمادی برای همه مورّخین و دانشمندان فارسی زبان است، به زبان عربی نیز ترجمه و در ممالک عربی رواج یافته است.^(۳) محزون، علاوه بر این، تعدادی از مقالات و خطابه‌های سید جمال‌الدین را

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، صص ۴۳۵-۴۳۳؛ جمالیه (باده حُمّ جمال)، مالمیر - ایمانی، صص ۱۶۸-۱۷۰.

۲- این کتاب بارها به چاپ رسیده است که از آن جمله‌اند: ایرانشهر، برلین، ۱۳۰۴ ه. ش؛ کلمه شروق، نشر سما ۱۳۷۹ ه. ش؛ نشر سحر، تهران، بی تا؛ بنگاه دین و دانش، تبریز، ۱۳۲۶ ه. ش؛ دار الکفر، قم، ۱۳۴۹ ه. ش.

۳- ر.ک: حقیقه جمال‌الدین الافغانی، لطف‌الله بن حسین اسدآبادی، ترجمه و قدم له و علق علیه، عبد النعیم محمد حسنین؛ جمال‌الدین اسدآبادی - المعروف بالافغانی، لطف‌الله بن حسین اسدآبادی، صادق نشاط، عبد النعیم محمد حسنین؛ جمال‌الدین اسدآبادی - المعروف بالافغانی التعریف به و بآثاره، لطف‌الله بن حسین اسدآبادی، عبد النعیم حسنین.

گردآوری کرد و بعدها توسط صفات الله جمالی - فرزند وی - استنساخ و تنظیم و با عنوان «مقالات جمالیه» به چاپ رسید و چندین چاپ از آن تاکنون صورت گرفته است.^(۱)

آثار محزون اسدآبادی:

- ۱- دیوان اشعار؛ شامل غزلیات، قصائد و مسطّات و ترجیعات^(۲) در موضوعات اخلاقی، عرفانی، مذهبی، مسائل اجتماعی و ملی، بالغ بر ۳۰۰۰ بیت.
- ۲- صفائیه^(۳)؛ در بحر رمل به تقلید از مثنوی مولوی و مثنوی‌های شیخ بهائی، مشتمل بر مباحث عالی عرفانی و دینی و مذهبی^(۴).
- ۳- رساله‌ای در تعریف علم وض^(۵) و قافیه و علوم بلاغی و آرایه‌های ادبی^(۶).
- ۴- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی^(۷)؛ شرح آن

۱- مقالات جمالیه، به قلم جمال‌الدین اسدآبادی، گردآورنده: لطف الله اسدآبادی، استنساخ و ترکیب صفات الله خان جمالی اسدآبادی، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۲ ه. ش؛ انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.

۲- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵. دیوان اشعار محزون اسدآبادی، با تصحیح مجدد و شرح کامل و تعلیقه و حواشی بایسته توسط دکتر محمدابراهیم مال میر و محمدتقی ایمانی به چاپ رسیده است.

۳- همان.

۴- این کتاب با شرح مبسوط توسط نویسندگان کتاب حاضر به چاپ رسیده است. ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، دکتر محمدابراهیم مال میر - محمدتقی ایمانی، انتشارات پیام حجت، ۱۳۹۱ ه. ش.

۵- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

۶- این کتاب نیز با تصحیح علمی و شرح مبسوط و تعلیقه و تحشیه وافیه و کافی توسط دکتر محمدابراهیم مال میر و محمدتقی ایمانی به چاپ رسیده است.

۷- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

گذشت.

۵- مقالات جمالیه؛ مقالات و خطابه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی که شرح آن گذشت.

۶- لغت‌نامه؛ عربی به فارسی. که به بهترین طرز و اسلوب برای هر حرفی از حروف تهجی، ۲۸ باب گشوده که در موقع لزوم، به آسانی می‌توان ترجمه هر لغتی را یافت و به دست آورد.^(۱)

۷- کتاب جفر؛ در مبانی و اصول علم جفر و حروف و قواعد زُبر و بینات و احکام حروف و اعداد.^(۲)

۱- دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، صص ۶-۷.

متأسفانه این کتاب نافع و سودمند نیز تا کنون به چاپ نرسیده است تا در دسترس عموم قرار گیرد و مورد استفاده همگان واقع شود.

۲- صفات‌الله جمالی - فرزند محزون - گوید: «باب جفر او «داستانی دارد که مکرر شرح آن را از زبان خودش شنیده‌ام و خلاصه آن از این قرار است: پدرم می‌گفت: «در ایام کودکی با برادرم میرزا شریف‌خان مستوفی، به مکتب می‌رفتیم. فقیر ژولیده‌ای وارد مسجد - که محل مکتب بود - گردید و در کنج دیوار حیاط مسجد، برابر ما قرار گرفت. بعد از چند دقیقه مرا مخاطب قرار داده گفت: «اگر چیزی بگویم می‌توانی بنویسی؟» گفتم: «آری!» گفت: «یکی از اسماء الله را روی ورقه کاغذی بنویس و پهلوی خود نگهدار، تا بگویم کدام یک از اسماء را نوشته‌ای!» چون آن وقت نمی‌دانستم اسماء الله کدام است، به جای اسماء الله، اسماعیل نوشته بودم. درویش، در همانجایی که نشسته بود و با ما چند متر فاصله داشت، قلمدان و کاغذی را از چتّه خود بیرون آورده، مشغول نوشتن شد. بعد از چند دقیقه گفت: «من به تو گفتم یکی از اسماء الله را بنویس. چرا اسماعیل نوشته‌ای؟!»

من در آن کودکی متعجب شدم که از کجا این شخص که با هم فاصله زیادی داریم، فهمید من چه نوشته‌ام؟ گفتم: «اسماء الله را ملتفت نیستم.» چند اسم از اسماء الله را شمرد و گفت: «هر کدام از اینها را می‌خواهی انتخاب کن و بنویس.» یکی از آن اسماء را نزد خود اختیار کرده، نوشتم. باز به همان قانون اولیه مشغول نوشتن شد و بعد چند دقیقه، همان اسمی را که تعیین کرده و نوشته

۸. جنگ محزون^(۱)؛ این جنگ بسیار با اهمیت که تنها نسخه خطی آثار محزون

بودم، گفتم: «فلان اسم است.» تعجبم بیشتر شد و متحیر گردیدم که از کجا این شخص این قوه درآ که را پیدا کرده و می داند که من کدام یک از این اسماء را نوشته‌ام. باز اظهار کرد: «حالا هر چه دلت می خواهد بنویس.»

چون پدرم میرزا حسین مستوفی مدتی بود به تهران مسافرت کرده و طول مسافرت پدر، بر ما مؤثر گردیده بود، نوشتیم: «می خواهم بدانم پدرم کی از تهران می آید.» باز، درویش مشغول نوشتن شده، بعد از ساعتی گفت: میرزا حسین، پدر شما، بعد از چند ماه و چند روز دیگر سالمآ خواهد آمد. (متأسفانه مدت آن از نظر نگارنده فراموش شده!)

پدرم می گفت: «کفه او را یادداشت کرده، حساب آن را نگاه داشتیم. درست در همان مدت و تاریخی که درویش معین کرده بود، پدرم از سفر مراجعت کرد و به منزل وارد شد.

این پیشگویی، در همان اوان کردگی من کنجکاوی را در من ایجاد کرده، کم کم نزدیک درویش رفته و با او تماس گرفته، دیدم در بالای صفحه کاغذ این عبارت را نوشته است «یا عَلَامُ الغیوب!» می خواهم بدانم مطلب چیست.» پس از آن، چند سطر از حروف هجا را با ترتیب خاصی نوشته و در آخر صفحه، از حروف مقطعه، مطلب را استخراج نموده است.

میرزا لطف الله پس از مشاهده این خوارق عادت، از همان تاریخ تا آخر عمر برای رسیدن به این مقام و یافتن کلید این علم لدنی که موهبت آن وابسته به نظر امام همام است، زحمت ها کشیده و رنج ها برده، که کمتر کسی طاقت تحمل آن را دارد. بر من درست معلوم شد که تا چه اندازه در این فن توفیق حاصل نمودند، اما چیزی که محقق و مسلم گردید، این است که در قواعد علم حروف و زُبر و بینه و تکسیر و استخراج اعداد، بهره و نصیب وافر حاصل نموده و اطلاع وسیعی پیدا کردند.

کتاب جعفر او که مطالبش را از منابع و مآخذ صحیح استادان این علم لدنی و الهی اقتباس نموده و تمامی آن را به خط خودش از روی قواعد صحیحی در آن کتاب نوشته اند، برای طالبین این علم، پرازش و راهنمای بسیار مفیدی است. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، صص ۷-۹.

۱- صفات الله جمالی از چند جنگ نفیس از محزون سخن گفته است که این جنگ معرفی شده یکی از آنهاست. او در این مورد گفته است: «دیگر از گردآورده های او چند جنگ نفیس است، که در موقع مطالعات کتاب دانشمندان و پیشوایان قوم، هر جا مطالب گزیده و سودمندی به نظرش

اسدآبادی در دسترس است، با شماره ۷۴۷ در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، در قم نگهداری می شود و اطلاعات مجموعه مطابق فهرست نسخه های کتابخانه، چنین است:

کاتب: صفات الله.

تاریخ کتابت: ماه رجب ۱۳۱۴ - چهارشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۷، نستعلیق، به خط مؤلف جنگ^(۱)، ماه رجب ۱۳۱۴. رساله فوائد مشروطه، نستعلیق، صفات الله، چهارشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۷، از روی نسخه چاپی. ۲۲۳ گ، سطور مختلف، ۱۳×۲۱ سم.

مؤلف: لطف الله بن میرزا حسین مستوفی اسدآبادی، محزون (ق ۱۴).
کاتب: لطف الله بن میرزا حسین مستوفی اسدآبادی محزون (ق ۱۴).
موضوعات: متفرقه.
بخش بندی: این جنگ دارای مطالبی است بدین ترتیب: ترجمه آیاتی به ترتیب موضوعات، ترجمه بعضی از کلمات کوتاه ائمه، اشعار و قصائد متفرقه از شعرا، مقالات سیاسی، مجموعه ای از اشعار محزون، دارای ترجیع بند و غزلیات و قصائد^(۲).

رسیده و آن را به حال اجتماع مفید دانسته، تمام آنها را یادداشت نموده که اگر چاپ و منتشر شود، مورد توجه و استفاده دوستان علم و ادب واقع خواهد شد. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۹.

۱- برخلاف آنچه که در نسخه شناسی آمده است، در این جنگ نمونه خط میرزا لطف الله اسدآبادی و عبالحسین مشکاة و صفات الله جمالی و ... وجود دارد و به یک خط نوشته نشده است!

۲- ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، ج ۲، ص ۳۴۸.

معاصران و معاشران و دوستان:

میرزا لطف‌الله با بسیاری از علما، عرفا و وارستگان از طبقه روحانیان و غیر آن، سابقه دوستی دیرین و حشر و نشری شیرین داشته است که مطابق آنچه که فرزند وی بر شمرده‌اند عبارتند از:

۱- سید هادی روح القدس؛ عمه زاده سید جمال‌الدین و پدر مرحوم سید رکن‌الدین الف. او از علمای متدین و با فضل و فضیلت و دارای ذوق سرشار ادبی و هنری بوده و دیوانی مشتمل بر غزلیات آبدار عرفانی دارد^(۱).

در وصف حاجی سید هادی روح القدس، از علماء اسدآباد

دای طبعی روان و ذوقی سرشار، و عرفان مشرب بود

یار تا بر در بیتی بایل است	بر سر آزار این جان و دل است
... جان به کف بهر خنثار می‌بست	بر درت، «محزون»، ستاده سائل است
ای صبا! بر درگه روح القدس	عرض کن حال مرا، کو عادل است
گو: تو واقف هستی از اسرار عشق	مخبری، از آتشی کاندر دل است
عاشقان دانند سر عشق را	غیر سائق زین سخنها غافل است
چيست چاره، از برای وصل یار؟	ساز باید، یا که سوزم باطل است
سوزم و سازم به نار عشق، چند؟	کی مرادم از وصالش حاصل است؟
بر علاجم، بر زبان عاشقان	آنچه فرمایی، شفای عاجل است

دیوان اشعار

بر جمالی کردم آخر دیده باز که بدی مرآت حسن چهره ساز

۱- دیوان غزلیات عرفانی، مرحوم سید هادی روح القدس را صفات‌الله خان جمالی به خط خویش نوشته‌اند که متأسفانه هنوز تصحیح نشده و به زیور طبع آراسته نگردیده است! ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات‌الله جمالی، مقدمه، ص ۱۲.

روح قدسش همدم و همراز بود احمد آسا در لبش اعجاز بود
... فیض روح قدسیم امداد کرد این خراب از لطف خود آباد کرد^(۱)

دی روح قدس کرده خطابم به این سخن کوتاه کن بس است دگر چون و این چرا
تا کی ز بحر طبع برون آوری چنین این گونه گونه لولو لالا و گوهرا
داری بسی متاع تو از دانش و خرد کاسد شده است نیست کسی تا کند شرا
در این زمان چه مشک و چه پشک است یک بها کی داند این بهای متاع موقرا
خر مهره گر رواج بگیرد تو را چه غم قیمت نکاهدت ز درخشنده گوهرا
عطار بسوی مشک نداند نهان کند حق داری آنکه هست درین طبله عنبرا
شیرین کند کلام تو محزون مذاق جان داری به کام خویش مگر شهد و شکرا
دیوان اشعار

۲- سید رکن الدین، متخلص به «الف»؛ فرزند مرحوم حاج سید هادی روح
القدس که دارای طبع روان و طلاق لسان بوده است^(۲). محزون اسدآبادی غزلی با
ردیف رکن الدین در مورد ایشان سروده است:

مخاطبه ای با آقای آقاسید رکن الدین اسدآبادی، خطاب به «الف»

فرزند برومند پیرو شریعت محمدی ﷺ و طالب طریقت علوی

مرحوم حاجی سید هادی روح القدس - طالب رمسه الشریف -

تا که شد دل و جانم آشنای رکن الدین باختم دل و جان را، در هوای رکن الدین
یک دو جام می در ده، ساقیا به یاد او نایبا! بزن نی را بر نوای رکن الدین

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، الممیر - ایمانی، صص ۳۲۰-۳۱۷؛ جمالیه (باده خُم جمال)، الممیر - ایمانی، صص ۱۱۵-۱۱۱.

۲- دیوان اشعار سید رکن الدین الف، به خط صفات الله خان جمالی استنساخ شده است و اما متأسفانه هنوز به زیور طبع متحلی نگشته است!

بزم دل اگر خواهی ای صفا مصفاً تو زیب و زینتش در ده از صفای رکن‌الدین
او چو یوسف مصر و من چو پیر کنعانم دیده‌ام شود روشن، از لقای رکن‌الدین
هاشمی نژادان را، این چه قدرت و جاه است! موسی! بین اژدر، از عصای رکن‌الدین
نیست جای دو سلطان بر یکی سریر، اما ده فقیر می‌خسبد در ردای رکن‌الدین
توبه کردم ای زاهد، من ز زهد و از تقوی بعد ازین نوشم می، بی رضای رکن‌الدین
خواهی ار شوی بینا، با من آ به میخانه ساغری به سر پرکش، بین بهای رکن‌الدین
خود تو دیده‌ای «محزون»، بی وفایی خوبان تا چه آیدت بر سر، از وفای رکن‌الدین
دیوان اشعار

خطاب به مشکا، گم‌یافت
سید جلیل من، مونس و خلیل من
بر «الف» حروفاتی، بر «صفات» مراستی
دل که برده‌ای از من، دست غیر مسپارش
خود مگر تو مشکاتی، ظاهر است آثارش
دیوان اشعار

۳- سید عبدالحسین مشکاة؛ که سالکی وارستار باطنی با وجد و حال بوده،
اشعار و مدایح و مرثی عارفانه او در طریق سلوک و مباحث و فضائل ائمه
هدی (علیه السلام) و بزرگان طریقت مورد توجه اهل ذوق و سالکین طریق بوده است. میرزا
لطف‌الله محزون او را خضر راه خود خوانده:

لطف شه خضر رهت مشکاة کرد قاف قلبت از صفا مرآت کرد^(۱)

و معتقد است:

هست چون گنجور مشکاة، از وفا خازن و صراف بر گنج صفا^(۲)

ای صفا! این عقد را مفتاح باش
گو به مشکاة از پی مصباح باش^(۱)
در مخاطبه و پاسخ به غزل او گوید:

مخاطبه با قدوة السالکین، مشکاة اسدآبادی

در تاریخ ۱۳۲۲ (هجری) انشاد گردیده

هاشمی نژادی زد از شعاع رخسارش	بر دلم چنان تاری، تا فلک شد انوارش
رخ چو برگ گل افروخت، قد چو سرو برافراخت	قامتش قیامت کرد، شد بهشت دیدارش
ذوالفقار حیدر را، در دو ابرویش بسته	معجز مسیحا بین، بر لب شکربارش
مصحف جمال او، آیه آیه قرآن	نقطه و حروف او، خط و خال تاتارش
از خصائل نیکو، یک جمان بهشت است او	یک فلک ملک باشد، خوی و طبع و گفتارش
سبز و سرخ چون دایم، غنچه را، دل گفتم:	هست عکس آن تاج، و رنگ چهر گلنارش
سید جلیل من، مونس و خلیل من	دل که برده‌ای از من، دست غیر مسپارش
بر «الف» حروفاتی، بر «صفات» راتنی	خود مگر تو مشکاتی، ظاهر است آثارش
اندرین میان «محزون»، دل شکسته و پر خون	تا کی آورد بیرون، جود و لطف معمارش

دیوان اشعار

در پاسخ غزل سالک طریقه حقه مرصعی:

سید عبدالحسین مشکاة اسدآبادی گفته شده

به روی شاهد جان هر گهی نظر دارم	جمال حضرت مشکاة را به بر دارم
هزار آیت خوبی که خواندم از رخ او	کنون من آن همه زین آینه ز بر دارم
به کشتزار چو من گشته باغبان، مشکاة	ز حسن تیریتش، خرمن گهر دارم
هزار شکر! که بشکفت شاخه امید	به باغ جان، چو صفا نخل با ثمر دارم
همه صفای صفا، از صفای مشکاة است	یکی است نور، و من از آن نکو خبر دارم

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، ص ۴۲۷؛ جمالیه (باده خُم جمال)، مالمیر - ایمانی، ص ۱۵۷.

... تسلی دل من، گاه روی مشکاة است گهی ز شوق صفا، غم ز دل به در دارم^(۱)

۴- سید محمد حسین؛ برادر مشکاة، که دارای حسن صوت و بسیار محبوب دوستان بوده است. بوعلی: میرزا لطف الله، سید محمد حسین، برادر مشکاة را در مجالس انس، بوعلی خطاب می کردند.

بوعلی را همچو جان می دار دوست خود ز یک اصلید و از یک مغز و پوست
تربیت بنمای و بر وجه حسن آن فرشته خوی و مشکین موی من
سید محبوب و محبوب من است محترم دارش، که منصوب من است
خاطرش را اوقا کن منجلی جان تو مشکاة و جان بوعلی^(۲)



لازم آمد بر صفا و معرفت بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
زین خزانه کیسه اش پر زر شود زیتش از مشکاة، روشن تر شود^(۳)
۵- صحبت الله بسیار او را دوست می داشته است:
لطف الله بسیار او را دوست می داشته است:

صحبت الله را که چون جان دارمش هم به مشکاة، صفا بسپارمش
در صفا آن زر، زر افشاری است بر سرش، میل می سرشاری است^(۴)



از فروغ نور مشکاة و صفا صحبت الله، صحبت بینا گرفت
دیوان اشعار
۶- مولانا صیرفی؛ یکی از اعضای گروه «اخوان الصفا» که محزون، به او ارادت می
ویژه داشته است:

۱- ر.ک: جمالیه (باده خُم جمال)، المیر - ایمانی، ص ۲۱۱.
۲- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائی)، المیر - ایمانی، ص ۳۳۶.
۳- ر.ک: همان، صص ۴۱۳-۴۱۲.
۴- ر.ک: همان، ص ۴۱۳.

لازم آمد بر صفا و صیرفی بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
زین خزانه کیسه‌اش پر زر شود زیتش از مشکاة، روشن‌تر شود^(۱)

بر شما اخ خوانده، محزون را پدر کی پدر دارد نهان گنج از پسر؟
صیرفی مشکاة و صوفی چون صفا می‌گساران، جمع اخوان الصفا^(۲)
صادقی در مورد وی گوید: «در همدان صراف می‌کرد. شجاع و کمانگیر
زبردست بود؛ ولی مغزش خالی از خبط نبود، زیرا دیوان امیر شاهی و قصاید مولانا
کاتبی را تتبع کرده و یک بیت معقول از وی سر نرده بود. اشعار خود را چنان با
متانت و طمطراق می‌خواند که اگر مستمعش او را احیاناً امیر خسرو توهم می‌کرد، به
هیچ وجه خجلت نمی‌کشید، این دو بیت را از وی شنیدم:
قسم به لطف کم و بود به نهایت تو که با کسی نکنم شمه‌ای شکایت تو

جانی که تو با کسی نشینی کس با دگری چرا نشیند^(۳)
۷- سید شفیع امام جمعه؛ که در حسن سلوک و مردم داری و مهمان‌نوازی گوی
سبقت را از معاصرین ربوده و به کارهای ولایتی مشغول بوده است. میرزا لطف الله
در مورد وی گوید:

نیست هر دیوانه، مجنون، ای پسر نیست در هر نافه خون، مشک تر
اندر این ره هر کسی مشکاة نیست هر زجاجی، چون صفا مرآت نیست
من، نه شیخ شهرم و جویم مرید از سجال قد تجلی من سعید
من، نه می‌گردم مطاع و نه مطیع نه، امام جمع و نه، گردم شفیع^(۴)

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، صص ۴۱۲-۴۱۳.

۲- ر.ک: همان، ص ۴۱۴. ۳- ر.ک: مجمع الخواص، صادقی، ص ۲۴۸.

۴- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، صص ۴۱۰-۴۱۱.

۸- سیف الله فکری؛ که دارای حسن صوت و آهنگ بسیار مؤثر و جذاب بوده و با خواندن کتب عرفا، وجد و حال در اهل مجلس ایجاد می کرده است.

۹- سید وحیدی؛ که با آمدن به اسدآباد و اقامت در منزل سید عبدالحسین مشکاة، عده ای از مردمان با ذوق و عارف پیشه به او گرایش می یابند و در علم حدیث و تفسیر و جفر اطلاعات وسیعی داشته است.

۱۰- حاج شیخ عبدالعلی؛ امام جماعت مسجد «کوی میدان» که شخصی زاهد و با سخاوت بوده است.

۱۱- شیخ حسن؛ بدر آقای ابوالقاسم سعیدی که از فقهای زبردست عهد خود بوده و امام جماعت بازار «امام» اسدآباد را به عهده داشته است.

۱۲- مرحوم شیخ جواد؛ که در حدیث و تفسیر و اخبار تبخّر خاص داشته و اصلاً اسدآبادی نبوده اما در اسدآباد اقامت داشته است.

۱۳- ملا علی ندیم؛ که مجلس آراء بوده و اغلب در مجالس، حال رقت قلبی و حال بکائی پیدا می کرده و محفوظات زیادی داشته است.

۱۴- میرزا ابوالقاسم خونساری؛ که مردی پخته و آزموده و از مراتب سیر و سلوک با خبر و فردی صمیمی و با سخاوت بوده است.

۱۵- ملا زین العابدین.

۱۶- عبدالله سوزنی.

۱۷- ناصر رشادی.

و بسیاری از صاحب دلان و اهل معرفت و کمال و ادب و هنر که ظاهراً انجمنی را نیز تشکیل داده بودند به نام «انجمن اخوان الصفا» و در این انجمن به ذکر و فکر و طرح مباحث عرفان و تحلیل متون عرفا و صوفیه می پرداخته اند و مرحوم میرزا لطف الله بسیار به این انجمن علاقه داشته و حتی وصیت وار به استمرار این انجمن

ما برفتم ای رفیقان زین جهان	سوی قرب روضه دار الامان
و عده دیدار در یوم القیام	ماند ما را ای عزیزان والسلام
بعدها در ظرف باغ و بوستان	خوش نشینید ای عزیزان شادمان
در صفا و سیر گلزار و چمن	یاد آرید از وفا گاهی ز من
مجمع باشید با هم از وفا	از ره مهر و وفا و از صفا
متفق باشید با هم همچو جان	یک دل و یک جان و یک تن، یک زبان
هست اخوان الصفا را قاعده	در جهان باشند نفس واحده
چون دو تن از صدق با هم یار شد	عون حق در هر کجایش یار شد
الفرض یاران نمائیدم حلال	گر حقی دارید از هر حیث و حال
لطف حق یادانگار شما	در نکوکاری مددکار شما ^(۱)

دیگر از من گو به مشکاة، ای عارف	کای سلیل مجد و یار باوفا
رفت «محزون»، بعد از این جان شما	با خوش، با جمع اخوان الصفا
هر زمان باشید اندر انجمن	دور یکدیگر، چو پروین حلقه زن
از من دلخسته هم یاد آورید	مرغ جانم را ز خود شاد آوزید
محفل قدس است و روحانی بود	جلوه گاه نور یزدانی بود
ذکر جمع مخلصان بی ریا	هست مقبول جناب کبریا ^(۲)

پیرزاده خواهم از درگاه رب	شمع بزم جمع باشی، روز و شب
گر به «محزون» باشدت مهر و وفا	با صفایت هست گر صدق و صفا
بسوعلی را همچو جان می دار دوست	خود ز یک اصلید و از یک مغز و پوست

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، المیر- ایمانی، ص ۳۲۹.

۲- ر.ک: همان، ص ۳۳۰.

... دیگر اخوان الصفا را با صفا
 ... سرخوش و جاوید و جمع و برقرار
 ای ضیاء دیدگانم! بعد من
 از ره صدق و صفا، نه از نفاق
 چون ثریا دور هم گردید جمع
 متفق با هم شوید از قلب و جان
 دست خود بر دست یکدیگر دهید
 دست چون تنها بود، او بی‌صداست
 رشته یک‌نوی آسان بگسلد
 چون برادر با برادر پشت شد
 بس مسافع‌ها بسازد از اتفاق
 اتفاقی کز دل و از جان بی‌دود
 ... با صلاح یک بیندیشید کار
 بر شماها جمله ای نور بصر
 احترامش را چو باب خویشتن
 زان‌که در سنن از شماها اکبر است
 چون پدر می‌باش از روی صفا
 باد، اخوان الصفا در روزگار
 بر شما این باشد اول پند من
 جملگی بسا هم نمایید اتفاق
 تا که بر هر راهرو باشید شمع
 همچو پروین، نه بنات النعش‌سان
 مخزن دولت به زیر سر نهید
 دو کف از بر هم زنی، خود با صداست
 چون بیپودندش، از هم نگسلد
 پنجه‌شان بر فرق دشمن مشت شد
 عکس آن، باشد ضررها در نفاق
 دست حق هم، همراه آنان بود
 تا گل مقصود آید در کنار
 دست فتح الله بر جای پدر
 جملگی در راه، ای جانان من
 هم ز عقل و مردمی، بهره‌ور است^(۱)



بر برادرها از این مخزن ببخش
 هست چون گنجور مشکاة، از وفا
 لازم آمد بر صفا و صیرفی
 زین خزانه کیسه‌اش پر زر شود
 ای فریدون خصلت و کن‌روس و خش
 خازن و صراف بر گنج صفا
 بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
 زیستش از مشکاة، روشن‌تر شود

صحبت الله را که چون جان دارمش هم به مشکاة و صفا بسپارمش
در صفا آن زر، زر افشاری است بر سرش، میل می سرشاری است
بود وقت غلغل مینا به جام بویی از این می رسیدش بر مشام^(۱)

دین و مذهب محزون:

محزون اسدآبادی مسلمانی^(۲) راستین و متدین به دین خیر المرسلین
ﷺ است و خود را صراحتاً پیرو آل رسول ﷺ معرفی می کند و می گوید:
چند می جویی مفتش تو ز اسرار نهانم؟ عاشق روی جمال، پیرو آل رسولم
دیوان اشعار

او به عنوان یک شیخ مخلص، ضمن سفارش به چنگ زدن به دامان حضرت
مصطفوی ﷺ، تنها راه نجات و صراط مستقیم را راه امیر المؤمنین علی علیه السلام
می داند:

تو هم ای برادر اگر مایلی مکن عمر ضایع به بی حاصلی
بزن چنگ بر دامن مصطفی تو ز را اخلاص و روی صفا
که احمد بود آفتاب ازل مه برج غمد است و مهر عمل
ز خلقت پسندید چون داورش ز لولاک بر سر نهاد افسرش
دگر دامن آن امام هدی که باشد به خلق جهان مقتدا

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مال میر - ایمانی، صص ۴۱۱-۴۱۳.

۲- محزون:

خنجر کفر از کفم بیرون فتاد باز رو اندر مسلمانی نهاد
بزم صفا، ص ۳۱۸؛ جمالیه، ص ۱۴۶

۳- محزون:

واقفان امر قرآن مبین حافظان دین خیر المرسلین
همین کتاب، ص ۲۰۲

خدا گفت در شأن او: انما	شبه اولیا و ولی خدا
ز خلقان ببینش ببرده سبق	علی علا را که بستود حق
گذشتن ندانستی از رود نیل	ز مهر ار به موسی نمی شد دلیل
از آن دم عیان عالم و آدم است	دم عیسی از پرتو آن دم است
به نوح او نموده است راه نجات	به خضر او نموده است آب حیات
خدا نیست، هم نیست از حق جدا	ندانم به وصفش بر آرم صدا
به جز این ره حق دگر نیست راه	غرض، هرچه خواهی، از آن شاه خواه
تو ای مدعی هرچه خواهی بگو	ره حق علی است و اولاد او
بمیران مرا در ولای علی ^(۱)	خدایا به حق نبی و ولی



در عدد باشد یکی بی ریب و جهل	نام هو، نام علی با علی و عقیل
غیر این ره هر که پوید جاهل است	پس علی خود عقل و عشق کامل است
همه علی دان قاسم خلد و جحیم	هم علی را دان صراط مستقیم
هم علی دان صاحب یوم النشور	هم علی دان مخرج من فی القبور
بارها که یا علی سرّ الهی	گفت پیغمبر ز روی آگهی
یا علی من از توام تو هم ز من	کس تو را نشناخت غیر از حق و من
گویدم مبغض علی اللهم	چون ز عقل و عشق شد آگاهیم
از خدا گویم جدا نبود علی	ای بیرون آرا خدا نبود علی
مظهر قدسی نما باشد علی	ممکن واجب نما باشد علی
ممکنی ثابت به اسرار علیم	حادثی دانا به اسرار قدیم
کی شناسد حدّ آن را ایسن و آن	آنکه وصفش را خدا سازد بیان

عقل حیران است در اوصاف او کی رسد عنقا به قرب قاف او
 ای بسا عاقل که در این راه شد چون خبر پرسید خود گمراه شد
 جز پسیمر کس علی نشناخته بهر قرب او به رفرف تاخته
 در مدیحتش مصطفی لب را گشود در شب معراج چون کردم صعود
 دست خود را حق به پشت من نهاد قلبم از احساس آن گردید شاد
 پس علی بنهاد در جایی قدم که خدا بنهاد دست ای محترم
 کس نداند وصف کردن یک کلام از علی عالی اعلی مقام^(۱)
 او خود دست به دامن آل عبا زده و با توسل به ائمه اطهار علیهم السلام با استغاثه از
 خداون کریم می خواهد که دستش را از دامن مهر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل او
 جدا نگرداند:

هر کس، به دست دامن الیری ما نیز، دست دامن آل عبا زنیم
 دیوان اشعار
 از سر تقصیر «محزون»، ای کریم! حق بسم الله الرحمن الرحیم
 در گذر از رحمت، ای حق قدیر! بر حراط مستقیمش، کن بصیر
 دستش از دامن مهر مصطفی هم ز آل امیر مکه هرگز جدا^(۲)
 محزون، کمال ایمان را ولای علی علیه السلام و آل او می داند و به التماس خطاب به
 مولی الموحدین علی صلی الله علیه و آله و سلم عرض می کند:

بسا ولای علی و آل علی، گفت، کامل شود تو را ایمان
 آتش دوزخش حرام بود آنکه، دارد ولای او بر جان
 یا علی! ای خلاصه ایجادا ای قسیم جحیم و خلد و جنان!
 حق ابن عمت، رسول امین که خدایش ستوده در قرآن

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، صص ۲۴۸-۲۵۳.

۲- ر.ک: همین کتاب، صص ۱۵۴-۱۵۳.

هم، به زهرای اطهر و ازهر هم، به سبطین و جمله فرزندان،
نظر رحمتی به «محزون» کن در صف حشر، و وقت دادن جان

دیوان اشعار

اخلاق و منش محزون:

چنانکه گفته اند، میرزا لطف‌الله، مردی خوش‌برخورد، خوش‌خلق و بلندهمت و باسجاوت بوده است و در برخورد با مردم، بسیار متخلق و متواضع و نسبت به همگان، مهربان و با مبادی آداب معاشرت بوده است.

مردی پخته و سخته و نیک پرداخته و جا افتاده بوده. به گونه‌ای که هنگام سخن، متین و باوقار و شرمه سخن می‌گفته و کلمات را به شیوایی ادا می‌نموده و در حسن بیان، زبان‌زد و در حسن سارک، مورد احترام خاص و عام بوده است. در حلیه ظاهری او آمده است که: «مردی خوش‌اندام، نسبتاً قوی بنیه بود، قامتی متوسط و چشمان درشت و گیرا داشت»، «روانی کشیده، پیشانی فراخ و مهربان، زیبا و گندمگون بود و بینی کشیده و انگشتانی ظریف و قلمی و دهنی عریض داشت. در زمستان‌ها لباده و سرداری چین و شلوارهای اژدری و کفش‌های ارسی می‌پوشید و ملبّس به لباس‌های فاخر دبیری بود.»^(۱)

وی اگر چه به پیروی از پدر خود میرزا حسین مستوفی، مدتی به مستوفی‌گری و دبیری اشتغال داشته و اندک زمانی، دبیر فرمانفرمایان بوده و چندی نیز کفالت بخشداری اسدآباد را به عهده داشته است، اما همواره بنا بر اعتقاد خود به کشاورزی مشغول بوده و حتی فرزندان خود را به شغل آزاد و کسب و زراعت و فلاح و امرار معاش از دسترنج خویش سفارش می‌نموده است.

از آنجایی که بسیار خوش‌خلق و خوش‌برخورد بود دیگران را نیز به این امر

سفارش می‌کرد:

نور بر نور است و گل اندر چمن	خُلق نیکو باشد و وجه حَسَن
چشم و ابرو، قد دلجو، خَد و خال	حُسن ظاهر هست نیکی جمال
از صفت پی می‌توان بردن به ذات	حُسن باطن هست خوبی صفات
آمده از حُسن ظاهر ای پسر ^(۱)	حُسن باطن را تفاوت بیشتر

کز فضیلت‌ها تمامی برتر است	خُلق خوش را بین چه حکمت اندر است
در قیامت، شافع عصیان ماست	آنکه ما را رهنما و مقتدا است
خُلق نیکو را گزیده است، آن امام	بین که از کمال فضیلت‌ها تمام
وصف فرموده است بر خُلق عظیم	مصطفی را، خالق فرد قدیم
آن کمال، از خُلق خوش یابد جمال	گرچه افعال نکو باشد جمال
بایدش خُلق نکو با مردمان ^(۲)	آنکه جوید آدمیت در جهان

بر صفات نیک و محمود ای سلیم	شد مبذّل چون صفتهای ذمیم
چون ملک طبع است و محمود الخصال	اوست حُسن خلق و خوانندش کمال
وصف او را باز توان اندر کلام	مصطفی در حُسن خلق آمد تمام
خواندمت زان روی در قرآن، حکیم	چون که هستی صاحب خُلق عظیم
چون توان بنمود تغییر نهاد	گر بگوئی آنکه بر فطرت بزاد
آمده بر بند لب را ای وقیح ^(۳)	حسنوا اخلاقکم امر صریح

گر بود زیبا رخ و زیبا خصال می‌کشاند سر به کیوان از جلال

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، ضص ۱۸۲-۱۸۳.

۲- ر.ک: همان، ص ۱۸۳.

۳- ر.ک: همان، ص ۳۴۷.

ای پسر! از زشت‌خویی درگذر خوی بد در آدمی، باشد سقر
دایم از خوی بدش در آتش است از شرارش مردمان در سوزش است^(۱)
چنانکه خود می‌گوید از بغض و حسد و کبر و ریا عاری بود و در سراسر عمر
خود عاشق پیشگی اختیار کرد و با عشق و عرفان زندگی می‌گذراند.

ما نغمه‌سرایان گلستان جمالیم جز وصف جمال و رخ جانانه نگوییم
رندیم و خرابانی و از جیفه نهرسیم شیدایی و دیوانه ز کاشانه نگوییم
بغض و حسد و کبر و ریا در دل ما نیست حرفی بجز از پسند محبتانه نگوییم
دیوان اشعار

نیست در دل، جان ترور و فساد کبر و بخل و عجب و نیرنگ و عناد
حیله و مکر و حسد، حرص و نفاق کینه و بغض و ریا، اندر وفاق
کذب و غمازی و تلبیس و غرور خدعه و مکاری و فسق و فجور
تیره سازد قلب چون آینه را بر ز دیو و دد نماید، سینه را^(۲)



عاشق و میخواره و مست و غزلخوان آدمم نیست هرگز از من عشقش تهی، پیمان‌ام
معتکف چون در خراباتم، کجا فرصت کنم تا کشم هر صبحدم بر ریش تقوی‌شانه‌ام
زاهد اندر مسجد و من در حرم باشم مقیم او بجوید خانه، من جویای صاحبخانه‌ام
دیوان اشعار

فرزندان محزون:

میرزا لطف الله اسدآبادی دارای شش پسر به نامهای میرزا فتح الله خان، میرزا
نصرالله خان، میرزا صفات الله خان، میرزا بهاء الله خان، میرزا سعد الله خان و
میرزا ابوالحسن خان^(۳) و یک دختر به نام اقدس بوده است^(۴) که از آن میان مرحوم

میرزا صفات الله خان جمالی معروف به آقای مدیر و مرحوم میرزا ابوالحسن جمالی صاحب ذوق ادبی و طبع هنری بوده و از فضل و کمال پدر بیشتر برخوردار بوده اند. و از این رو صفات الله جمالی بیشتر مورد توجه و التفات و انس و الفت محزون بوده، به گونه ای که اشعار محزون مشحون است از ذکر صفات الله و سفارشات اخلاقی به او و مثنوی صفائیه را نیز به نام او سروده است.

ای صفات الله ای نیکو صفات ای مرا تو میوه نخل حیات
قرّة العین من ای نور بصر صفحه را می زن رقم از مشک تر^(۵)

ای صفات الله، ای روشن خرد چشمه طبعم دگر جوشی بزد^(۶)

ای صفات الله، ای جوان کوهم! جوش آمد باز، بحر خاطرم^(۷)
لازم به یادآوری است که فامیلی جمالی را فرزندان محزون به اعتبار ارادت حسبی و نسبی نسبت سید جمال الدین اند آبادی انتخاب کرده اند و گرنه فامیلی میرزا لطف الله به واسطه شغل اجدادی خویش مستوفی بوده است^(۸).
وفات:

میرزا لطف الله در صبح چهارشنبه ۱۲ ماه مبارک رمضان ۱۳۱۰ هجری قمری، مطابق با سه شنبه نوزدهم اردیبهشت (۱۳۰۱ هجری شمسی و ۲۶ آوریل ۱۹۲۲ میلادی، دعوت حق را اجابت کرد و دیده از جهان فرو بست. جنازه وی را دومین فرزند ارشدش - میرزا نصرالله جمالی - به عتبات عالیات منتقل کرد و در وادی

۴- شاگرد مکتب سید جمال الدین، میرزا لطف الله مستوفی، جمالی، کیهان فرهنگی ص ۶۲.

۵- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، المیر - ایمانی، ص ۴۰.

۶- ر.ک: همان، ص ۳۰۶. ۷- ر.ک: همان، ص ۳۹۳.

۸- شاگرد مکتب سید جمال الدین، میرزا لطف الله مستوفی، جمالی، کیهان فرهنگی ص ۶۲.

السلام نجف به خاک سپرد.

ماده تاریخ در رحلت پدر عزیزم

میرزا لطف الله خان محزون در رمضان ۱۳۴۰ هجری

آه و فغان ز گردش این نیلی آسمان	کز جور، کرد خون دل از دیده ام روان
هرگز نگشته شاد ز تو خاطری به دهر	از تو کسی نگشته در ایام، کامران
شهد تو تلخ و شادی تو، محنت است و غم	مهرت همه عداوت و سودت همه زیان
ابله کسی، که عده و ناز تو می خرد	غره کسی، که دل به تو بندد در این جهان
مردم کنند گنج، عیال با هزار جهد	تو زیر خاک، گنج ادب کرده ای نهان
لطف الله، نام نامی او پدر که لطف حق	پیوسته باد، شامل حالش بهر اوان ^(۱)

گفتار صفات الله جمالی اسدآبادی در سوگواری پدر عزیز

آه و صد افسوس و آو! بس دریغ!	ما بر من شد نهان در زیر میغ
آن که در غم، یار و غمخوارم بدی	مونس روز و شب تارم بدی
آنکه، بنهادی سخن اندر لبم	آفتاب روز و مهتاب شبم
تربیت کردی نهال قامت	طاق گردید از فراقش طاقتم
رفت و اندر قرب حق ماوا گرفت	هجر رویش، صبر و تاب از ما گرفت
ای انیس و همدم و همراز من!	ای سخن سنج و سخن پرداز من!
ای مربی من و استاد من	گوش کن بر ناله و فریاد من
گریه بهر مردم عاقل رواست	زان که عاقل مظهر لطف خداست

۱- ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، صص ۲۶۸-۲۶۹.

زندگی بی‌توست، سرافکندگی
از چه‌نمایی‌نظر در کار من؟
می‌نگویی، طوطی شکر شکن؟
باز گو از آن سخن‌های چو قند
قفل کردی دُرِج علم سینه را؟
از صفا، جان صفا غافل مشو
از چه رو ندهی دگر بسط کلام؟
ای که برده‌نظمت از یاران سبق
باز شیرین کن، مذاق خاص و عام
وقت تحریر، ای دبیر نامدار
مرغ روح ز آشیان تن پرید
ای بدر جان! عمر تو آمد به سر
ماند از تو، آن سخن‌ها یادگار
هر که خواند جمله آثار تو را
قدر تو دانید به تو حرمت کند
نیست بهتر هیچ چیز، ای هوشمند
چیست کز انسان بماند یادگار؟
ماند از او در جهان، نام نکو
زندگی با اولیای حق خوش است
حق جاه و حرمت قطب زمان
شاد کن، بر جاه و قرب بوالحسن
کن نصیب جان ما در دو سزا
نعمت بی‌مثل و بی‌مانند، دان

سیر گشتم بی‌تو من از زندگی
ای رفیق مهربان و یار من
ای سخنگو! از چه رو دیگر سخن
ای ادیب و نکته‌دان ارجمند
از چه رو بستی در گنجینه را؟
بر صفاییه، صفایی ده ز نو
مثنویت ماند «محزون»، ناتمام
لب گشا و در بهاش اندر ورق
از بیان عالی و شهد کلام
خامه‌ات اعجاز کردم آشکار
ای دریغا! عمر تو پایان رسید
مثنوی نامد به پایان و به سر
در جوار حق، گرفتی تو قرار
مثنوی، دیوان اشعار تو را
بر روان پاک تو رحمت کند
از کلام عالی و نظم بلند
بهتر از گنج سخن در روزگار
ای خوشا مردی، که بعد از مرگ او
نیکنامی، در رضای حق خوش است
ای خدای پاک خلاق جهان
روح «محزون»، ای غفور ذوالمنن!
صحبت مردان حق را از وفا
صحبت نیکان و پاکیزه‌دلان

حالی، ای والد والا مقام! ای تو اندر جسم من جان گرام!
کن حقوق خویشان بر من حلال حرمت پیغمبر اسلام و آل
ختم کردم، اندر اینجا من کلام یاد «محرزون» خیر باقی، والسلام^(۱)

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از کلیه عزیزانی که به هر نحو در به ثمر رسیدن این کار به این حقیر یاری رساندند، کمال تشکر و قدردانی را داشته و دعاگوی همیشگی آنها باشم. بویژه جناب آقای محمدتقی ایمانی که ویراستاری ادبی و بازخوانی متن را به عهده داشته و الحق که زحمات فراوانی را متحمل شدند و نیز سرکار خانم کلثوم ملکی که حروف نگاری و صفحه‌آرایی متن حاضر را سامان داده‌اند و انصافاً بذل وجه ویژه‌ای نموده‌اند و همچنین سرکار سمیه فلاحتی نژاد که در تنظیم فهرس و نمونه نوافل متن حروف نگاری شده، بسیار زحمت کشیدند.

و آخر دعوانا

ان الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و علی اهل بیتی

الطیبین الطاهرین المعصومین المنتجبین

من الآن إلى قیام یوم الدین.

کرمانشاه

اسفند ۱۳۹۱ ه. ش.